

واژگان کلیدی

- زبان
- گونه
- گویش
- لهجه
- زبان‌شناسی
- ایرانی

زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی*

دکتر محمد دبیرمقدم*

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

مفاهیم زبان، گویش، لهجه و گونه از مفاهیم بسیار اساسی و پرکاربرد در زبان‌شناسی است. علاوه بر آن، با توجه به تنوع زبانی در ایران و اهمیت مطالعهٔ زبانها و گویشهای مورد مخاطره و تهدید و گاه رو به زوال، توصیف آنها از اولویتهای مطالعات زبانی است. در اینجا نخستین پرسشی که پژوهشگر با آن روبه‌رو می‌شود تعریف مفاهیم پیش‌گفته است. این مقاله می‌کوشد با بررسی کاربرد این مفاهیم در آثار زبان‌شناسان ایرانی به تدقیق آنها کمک کند.

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: *dabirmoghaddam@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۲/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۶/۱۳

* - این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی نگارنده با عنوان «زبانها و گویشهای عمدهٔ کنونی ایران» مصوب شورای عالی پژوهشهای علمی کشور با شماره ثبت ۴۹۰۹ است. بدین‌وسیله مراتب امتنان خود را از آن شورا و دانشگاه علامهٔ طباطبایی به سبب مساعدتهایشان ابراز می‌دارم.

۱ - مقدمه

با بررسی سیر مطالعات گویش‌شناختی در ایران و در سطح جهان می‌توان دریافت که تشّت و گوناگونی فراوانی در کاربرد اصطلاحات بنیادی «زبان»، «گویش» و «لهجه» در میان آثار نشر یافته زبان‌شناسان ایرانی به چشم می‌خورد. این تشّت و گوناگونی، آشفتگی و سردرگمی بسیاری را برای دانشجویان زبان‌شناسی و رشته‌های مرتبط و علاقه‌مندان به مطالعات زبانی موجب شده است.

در این مقاله سه هدف کلی مورد نظر است:

(۱) بررسی شیوه کاربرد اصطلاحات «زبان»، «گونه»، «گویش» و «لهجه» در آثار شاخص، تأثیرگذار و مورد ارجاع زبان‌شناسان ایرانی در چند دهه گذشته، (۲) کندوکاو در شیوه کاربرد برابره‌های انگلیسی (و گاه فرانسوی) این اصطلاحات در آثار برجسته، الف) ایران‌شناسان غربی و زبان‌شناسان غیرایرانی متخصص در زبانها و گویشهای ایرانی و ب) زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان زبان در سطح جهانی، و (۳) تدقیق این اصطلاحات بر اساس دستاوردهای علمی جهانی و ارائه مصادیق مختلف برای آنها از ایران.

۲- زبان، گویش، لهجه

در این بخش دیدگاههای زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی درباره سه مفهوم بنیادی در این پژوهش معرفی می‌شوند. همچنان‌که مشاهده خواهد شد زبان‌شناسان ایرانی دیدگاههای بسیار متفاوت و گاه متناقضی در باره این سه مفهوم ارائه کرده‌اند و این ناهماهنگی و نابسامانی در جامعه زبان‌شناسی ایران و در بین دانشجویان ایرانی موجب سردرگمی شده است. مباحث این بخش و به‌خصوص طرح دیدگاههای زبان‌شناسان متخصص بین‌المللی در این موضوع می‌تواند به تدقیق این مفاهیم در گستره زبانها، گویشها، و لهجه‌های ایرانی کمک کند. در زیر ابتدا آرای زبان‌شناسان ایرانی و زبان‌شناسان غیرایرانی متخصص در زبانها و گویشهای ایرانی و سپس آرای زبان‌شناسان غربی مطرح در سطح جهانی معرفی می‌شود.

۲-۱- آرای زبان‌شناسان ایرانی و زبان‌شناسان غیر ایرانی

روح بخشان (۱۳۷۵) درباره اصطلاح گویش‌شناسی گفته است: «گویش‌شناسی که استاد صادق کیا آن را اصطلاح کرد و به کار برد در ایران پیشینه‌ای بس دیرینه دارد.» (ص ۱۷۶) در زیربخشهای زیر ابتدا دیدگاههای صادق کیا، پرویز ناتل خانلری، علی اشرف صادقی، محمدرضا باطنی، یحیی مدرس، و ایران کلباسی معرفی می‌شود. در زیربخش آخر به آرای زبان‌شناسان غیر ایرانی متخصص در زبانها و گویشهای ایرانی اشاره خواهد شد.

۲-۱-۱- کیا

دکتر صادق کیا در کتاب *راهنمای گردآوری گویشها* که به سال ۱۳۴۰ هـ. ش. انتشار یافته گفته است: «... این نخستین بار است که کتابی در باره گردآوری گویشهای ایرانی نشر می‌شود.» (دیباچه) وی در پیشگفتار کتاب آورده است: «گویشهای ایرانی، فراوان و در سرزمین پهناوری (از آستان، در قفقاز، تا خاکنای عُمّان و از فلات پامیر تا شام) پراکنده‌اند. به این گویشها اکنون در کشورهای ایران، پاکستان، افغانستان، شوروی، ترکیه، سوریه، عراق و عمان سخن می‌گویند.» (صفحه یک) در همان پیشگفتار شرح بیشتری از وضعیت «گویشهای» ایرانی آورده شده است. در آنجا می‌خوانیم: «هیچ‌یک از گویشهای ایرانی ادبیات و سنت ادبی کهن ندارند. ادبیات آنها ترانه‌ها، داستانها، مثلها و چیستانهای آنهاست که زبانگرد است و باید آن را هاموید (فولکور) نامید نه ادبیات. به برخی از آنها زمانی کتابها نوشته و شعرها سروده شده است ولی این کار دیر زمانی دنباله نیافته و سنت ادبی پیدا نشده است. در سده چهارم و چند سده پس از آن کتاب و شعر به طبری نوشته و سروده می‌شد. اسپهبد مرزبان در این سده *مرزبان نامه* را به طبری نوشت (سپس از طبری به فارسی برگردانیده شد) و علی پیروزه و دیواره‌وز (یا «مسته مرد») در همین سده پناه خسرو دیلمی (عضد الدوله) و قابوس و شمگیر را به شعر طبری ستایش کردند ولی گویش طبری صدها سال است که جز هاموید چیزی ندارد و هرگز پای از مرزهای

طبرستان فراتر نهاده است و چون سنت ادبی نیافته شعرهای کهنه آن به آسانی فهمیده نمی‌شود.» (صفحه چهارم) نویسنده بی‌درنگ به وضعیت زبان فارسی اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «بیش از هزار سال است که یک زبان رسمی همگانی در این سرزمین روائی دارد و آن زبان بسیار آسان و توانای فارسی است که نیاگان ما دامنه روائی آن را به سرزمینهای دیگر مانند هندوستان و عثمانی کشیده بودند و در بسیاری از زبانها مانند اردو (و گویشهای هندی دیگر)، چینی، ترکی، ارمنی و عربی از زمانهای کهن نفوذ کرده و واژه‌های فراوان به عاریه داده است. پیش از فارسی نیز صورت کهنه‌تری از آن که فارسی میانه یا پهلوی نامیده می‌شود از آغاز شاهنشاهی ساسانیان، رسمی و همگانی بود. کهنه‌ترین صورتی که از فارسی در دست داریم زبانی است که شاهنشاهان هخامنشی در نوشته‌های خود به کار می‌بردند و آن را فارسی باستان می‌نامیم. هیچ‌یک از گویشها چنین پیشینه‌ای ندارند و صورت میانه و باستانی آنها (به‌جز یغناپی، که سغدی را می‌توان صورت میانه آن شمرد) در دست نیست و از این‌رو نمی‌توان فرگشت (تحول) آنها را مانند فارسی بررسی کرد. نیاز ایرانیان به یک زبان همگانی رسمی و روائی آن سبب شده است که گویشها، ادبیات و سنت ادبی پیدا نکنند و واژه‌های دینی و فرهنگی و دولتی ویژه نداشته باشند و پا از سرزمین خود و گفتگوهای روزانه و هاموید فراتر نگذارند» (صفحه چهارم و پنج). دکتر کیا در ادامه بحث تعدادی از «گویشهای» ایرانی را نام می‌برد. وی می‌گوید: «در زمان ما کوشش فراوان می‌شود که برخی از گویشها (مانند بلوچی، پشتو و گویشی که در آپاختر عراق به کار می‌رود و کردی نامیده می‌شود) را در نوشتن به کار برند و رفته‌رفته برای آنها ادبیات ویژه جداگانه‌ای درست کنند. این کوشش برای نگهداری گویش نیست بلکه برای برانداختن زبان و ادبیات فارسی از میان سخنگویان آنها و جدایی افکندن در میان ایرانیان است.» (صفحه پنج) نویسنده در جای دیگری در همان پیشگفتار گفته است: «همه گویشهای ایرانی نو مانند خود فارسی فرگشت (تحول) بسیار کرده‌اند و هیچ‌کدام دستور ایرانی باستان را نگاه نداشته‌اند ولی در برخی از آنها اثرهایی از آن دیده می‌شود که در فارسی بازنمانده است چنان‌که سمنانی، سنگسری،

فریزندی، آشتیانی، اورامانی، زازا، ارموری، مونجی، شُغنی و پشتو دو جنس نرین و مادین را کم‌وبیش بازمی‌شناسند، در صورتی که نه تنها فارسی نوین بلکه پهلوی که صورت کهنه‌تر فارسی است این دو جنس را بازمی‌شناسد. همچنین دستگاه حالت‌های هشتگانه باستانی در بسیاری از گویشها مانند خود فارسی نو و فارسی میانه یکسره از میان رفته ولی در برخی از گویشها هنوز در دو حالت و در برخی دیگر در بیش از دو حالت، گردمان‌هایی در پایان نام داده می‌شود» (صفحه شش). باتوجه به نقل قولهای فوق به نظر می‌رسد بتوان دیدگاه دکتر کیا را درباره گویش به شرح ذیل خلاصه کرد:

الف) گویش ادبیات ندارد بلکه فولکور دارد.

ب) گویش محدود به قلمرو جغرافیایی خود است.

۲-۱-۲- خانلری

دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب *زبان‌شناسی و زبان فارسی* (۱۳۴۳ [چاپ سوم ۱۳۴۷])^۱ فصلی مستقل را به «زبان و لهجه» (صفحات ۱۳۹-۱۴۷) اختصاص داده است. در ذیل بخشهای عمده آن مبحث عیناً نقل شده است:

«در ایران امروز ما یک زبان عام و مشترک هست که فارسی خوانده می‌شود و آن زبان رسمی و ادبی است که همه مردمان این سرزمین، خاصه کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانند، با آن آشنا هستند و آن را به کار می‌برند. اما در عرض فارسی چندین زبان محلی نیز وجود دارد که از آن جمله است: کردی، لری، بلوچی، گیلکی، مازندرانی، طالشی، تاتی، دزفولی، سمنانی و مانند آنها. این گونه زبانها را لهجه می‌خوانیم.

این لهجه‌ها، به خلاف زبان فارسی، در کشور رواج عام ندارد یعنی هر یک تنها در ناحیه محدودی از ایران متداول است. گذشته از این، بیشتر آنها زبان گفتار است، نوشته نمی‌شود و ادبیات ندارد.

بعضی از این لهجه‌ها هر یک در زمانی دارای آثار ادبی بوده است. از آن جمله به زبان طبری یا مازندرانی تا قرن پنجم شعر می‌گفته و کتاب می‌نوشته‌اند. دوبیتی‌های باباطاهر

نیز نمونه شعر یکی از لهجه‌های محلی است که در حدود همدان متداول بوده است. اما بعدها در مقابل رواج فارسی دری که زبان رسمی و مشترک همه ایرانیان گردیده این لهجه‌ها تنزل کرده و دیگر در نوشتن به کار نرفته است.

تعریف زبان و لهجه به طریقی که از یکدیگر به کلی متمایز و مشخص باشند آسان نیست. لهجه دارای دو معنی مختلف است: یکی مفهومی که در زبان‌شناسی از آن اراده می‌شود و دیگر آن معنی که عامه از این کلمه ادراک می‌کنند. در اصطلاح زبان‌شناسی همه زبانهایی که از اصل واحدی آمده و در یک کشور رواج دارد لهجه خوانده می‌شود، و فراوانی شماره گویندگان یا اهمیت ادبی و سیاسی در این نامگذاری شرط نیست. به این اعتبار فارسی و نطنزی و سمنانی و چندین زبان دیگر که امروز در ایران متداول است یا در زمانهای پیشین معمول بوده و اکنون متروک شده است همه «لهجه‌های ایرانی» خوانده می‌شود.

اما در ذهن عامه میان زبانها از جهت اهمیت فرقی گذاشته می‌شود. سمنانی لهجه است زیرا که قلمرو آن بسیار کوچک و محدود است، و فارسی، زبان است به این دلیل که نزد گروهی بزرگ‌تر و در سرزمین وسیع‌تر رواج دارد. این تصور البته مقبول زبان‌شناس نیست و در بحث علمی اعتباری ندارد.

...گاهی برتری یک لهجه به سبب تفوق سیاسی است. یکی از ولایتهای کشور قدرت بیشتری کسب می‌کند و بر ولایتهای دیگر کم یا بیش تسلط می‌یابد مردم نواحی دیگر لهجه آن ولایت را برای روابط اجتماعی و اقتصادی می‌آموزند. مثال این مورد رواج فارسی دری در ایران پس از اسلام است. چنان‌که می‌دانیم نخستین دولتهای مستقل ایران بعد از استیلای عرب در خراسان بر پا شد. پس فارسی دری که یکی از لهجه‌های شمالی آن سرزمین بود در کارهای اداری و کشوری به کار رفت و کم کم زبان مشترک همه ایرانیان شد. شاید اگر نخستین دولت قوی ایرانی در قسمت دیگری از این سرزمین بنیاد شده بود لهجه آن قسمت رواج می‌یافت و زبان مشترک ایرانیان می‌گردید... در شهرستانهای ایران همیشه لهجه‌های گوناگون متداول بوده است. مردم شیراز در قرنهای

هفتم و هشتم به زبان محلی شیرازی سخن می‌گفته‌اند اما سعدی و حافظ آثار گرانبهای خود را به آن لهجه ننوشته‌اند. نمونه لهجه شیرازی در آثار سعدی بیتی است در گلستان و مصراعهایی در یکی از قصاید ملمع او. در دیوان حافظ نیز غزل ملمعی هست که چند مصراع آن به لهجه شیرازی است. این سخنوران بی‌شبهه در خانه و بازار به همان لهجه گفتگو می‌کرده‌اند، اما زبان شاعری و نویسندگی ایشان فارسی دری بوده است. اوحدی اصفهانی که در نیمه اول قرن هشتم می‌زیسته است نیز چند غزل به «زبان اصفهانی» دارد که امروز مردم اصفهان از فهم معانی آن عاجزند. اما دیوان بزرگ غزلیات او به فارسی دری است. همام تبریزی غزلی به لهجه تبریز دارد و از آنجا می‌توان دریافت که مردم تبریز در قرن هفتم به یکی از لهجه‌های ایرانی که با فارسی دری تفاوت داشته است سخن می‌گفته‌اند. شاه قاسم انوار هم که از مردم همان شهر در قرن نهم است چند غزل به این زبان دارد.

غرض آنکه چون زبان فارسی دری مقام زبان ادبی و رسمی کشور یافته بود مردم شهرستانهای دیگر، اگرچه به لهجه‌های دیگر ایرانی متکلم بودند، همه فارسی می‌آموختند و آنرا وسیله بیان اندیشه‌های خود قرار می‌دادند» (صفحات ۱۴۱-۱۴۶).

همچنان‌که از توضیحات بالا آشکار است دکتر خانلری واژه «گویش» را در این بحث به کار نبرده است و از «زبان» و «لهجه» سخن گفته است. براساس این توضیحات، نظری وی را درباره تفاوت بین «زبان» و «لهجه» می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

الف) تعریف زبان و لهجه به طریقی که از یکدیگر به کلی متمایز و مشخص باشند آسان نیست.

ب) در اصطلاح زبان‌شناسی همه زبانهایی که از اصل واحدی آمده و در یک کشور رواج دارد لهجه خوانده می‌شود و فراوانی شماره گویندگان یا اهمیت ادبی و سیاسی در این نامگذاری شرط نیست. به این اعتبار فارسی و نطنزی و سمنانی و چندین زبان دیگر که امروز در ایران متداول است همه «لهجه‌های ایرانی» خوانده می‌شود.

ج) در ایران امروز یک زبان عام و مشترک هست که فارسی خوانده می‌شود. اما در عرض فارسی چندین زبان محلی نیز وجود دارد که از آن جمله است کردی، لری، بلوچی، گیلکی، مازندرانی، طالش، تاتی، دزفولی، سمنانی و مانند آنها. این گونه زبانها را لهجه می‌خوانیم. این لهجه‌ها در ناحیه محدودی از ایران متداول است و بیشتر آنها زبان گفتار است، نوشته نمی‌شود و ادبیات ندارد.

همچنین براساس اشاره خانلری (و نیز کیا در کتاب *راهنمای گردآوری گویشها*) به این نکته که به زبان طبری یا مازندرانی تا قرن پنجم شعر می‌گفته و کتاب می‌نوشته‌اند و اینکه در قرنهای بعد فقط نمونه‌های اندکی از شعر «شامل چند مصراع، بیت، یا غزل» به زبانهای محلی ایرانی در آثار شعرای بزرگ ایران به جا مانده می‌توان نتیجه گرفت که فارسی دری در سه چهارم قرن اول دوره اسلامی به زبان معیار تبدیل شده بوده است. از این روست که شعرا و نویسندگان آثار خود را در اقصی نقاط کشور به این زبان پدید آورده‌اند. همان‌طور که روح بخشان (۱۳۷۵: ۱۷۶) گفته است واژه‌های «گویش» و «گویش‌شناسی» را دکتر صادق کیا اصطلاح کرد و به کار برد. زبان‌شناسان و پژوهندگان که پیش از کیا به موضوع زبانها در ایران توجه کرده‌اند اصطلاح «لهجه» را برای اطلاق به زبانهای ایرانی که در عرض فارسی وجود دارند به کار برده‌اند. به عنوان نمونه، عبدالعلی کارنگ در کتابی با عنوان *تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان* که به سال ۱۳۳۳ انتشار یافته است می‌نویسد: «موضوع این کتاب تاتی و هرزنی یعنی دو لهجه باقی‌مانده از این زبان باستان آذربایجان می‌باشد که هنوز در پاره‌ای از قراء دورافتاده جنگلی و کوهستانی آذربایجان متداول است...» (مقدمه، ص هـ) همچنان‌که از خانلری نقل شد وی نیز اصطلاح «لهجه» را برای اشاره به این زبانها به کار برده است. «لهجه» واژه‌ای است عربی و در کتاب *فرهنگ اصطلاحات نوین زبان‌شناسی انگلیسی - عربی و عربی - انگلیسی* (۱۹۸۳) نوشته باکلا و همکاران در برابر اصطلاح *dialect* «اللّهجه» و در برابر اصطلاح *dialectology* «علم اللّهجات» آمده است.

۲-۱-۳- صادقی

دکتر علی اشرف صادقی در مقاله‌ای با عنوان «زبان فارسی و گونه‌های مختلف آن» که در سال ۱۳۴۹ انتشار یافته دیدگاه خود را درباره مفاهیم زبان، گونه، گویش، و لهجه بیان داشته است. وی گفته است: «تاکنون زبان‌شناسان نتوانسته‌اند تعریف‌های دقیق و علمی برای کلمات زبان، لهجه و گویش و فرق آنها با هم بیابند که در کلیه موارد و شرایط و در مورد رابطه زبانها و لهجه‌های خانواده‌های مختلف در کشورهای مختلف بتواند به کار رود. وارد کردن عامل تفهیم و تفاهم متقابل بین افراد یا وجود آثار مکتوب و غیره برای یک لهجه یا گویش اشکالات فراوانی به بار می‌آورد. بنابراین باید زبان و لهجه و گویش را در محدوده هر کشور، با در نظر گرفتن اوضاع زبانی (و احياناً سیاسی) آن تعریف کرد. شک نیست که در این راه انتخاب معیارها تا حدی به‌طور دلخواه و موافق احتیاجات عملی صورت می‌گیرد. در مورد زبان فارسی و ایران نیز جز این، طریقی در مقابل ما نیست. به نظر ما زبان فارسی به‌طور اعم، زبان رسمی کشور ایران است که در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و نوشته‌ها و تداول تمام سکنه فارسی زبان ایران و خاصه تهران به کار می‌رود. این زبان دارای صورتهای جغرافیایی مختلفی است که در شهرهای بزرگ نظیر اصفهان، شیراز، مشهد، یزد، کرمان، اهواز، قزوین، قم، کاشان و اراک متداول است. صورتهایی از فارسی که در این شهرستانها به کار می‌رود برای فارسی زبانان تهرانی جز در پاره‌ای موارد جزئی، مفهوم است به همین جهت ما آنها را صورتهایی از فارسی می‌دانیم و به آن نام «گونه» اطلاق می‌کنیم. اختلاف این گونه‌های فارسی با خود فارسی از نظر صوت‌شناسی (فونتیک و نه واج‌شناسی که فونولوژی باشد) و صرف و واژگان (لغات) است. از نظر نحوی تقریباً فرقی بین آنها و فارسی وجود ندارد. پس وجود مجموعه خصوصیات مشترک واجی و صرفی و نحوی و لغوی - صرف نظر از اختلافات جزئی - بین زبان متداول در تهران و سایر شهرهای نامبرده باعث می‌شود که ما زبان این نواحی را یکی بدانیم» (ص ۶۲). در این نقل قول در میان آثار زبان‌شناسان و دانشمندان ایرانی برای نخستین بار با تعبیر «گونه» مواجه می‌شویم. دکتر صادقی در ادامه بحث این

تعبیر را برای اطلاق به زبان فارسی متداول در افغانستان و تاجیکستان نیز به کار برده است. او گفته است: «زبان فارسی متداول در افغانستان و زبان تاجیکی نیز هر چند در افغانستان و تاجیکستان زبان رسمی اند گونه‌هایی از فارسی‌اند که در خارج از ایران قرار دارند و به علت تماس کمتر با فارسی ایران اختلافاتشان با آن کمی بیشتر از گونه‌های شیراز و اصفهان و غیره است.» (همان‌جا) ایشان در پی‌نوشتی تصریح کرده: «البته از نظر اهالی تاجیکستان و افغانستان فارسی تاجیکی و افغانی زبان محسوب می‌شوند همان‌طور که لهجه یا نیم‌زبان کردی نیز در کردستان عراق از نظر متکلمین به آن زبان محسوب می‌شود. در مورد فارسی تاجیکی خط روسی که از مدت‌ها پیش برای آن برگزیده شده نیز به این تصور کمک می‌کند» (ص ۶۵، پی‌نوشت ۶). تا اینجا با دیدگاه صادقی از مفهوم «گونه» آشنا شدیم. اکنون با کاربرد اصطلاح «گوش» در آن مقاله آشنا می‌شویم. نویسنده در این باره آورده است: «اما در جنب این گونه‌های فارسی، در بعضی شهرهای کوچک‌تر و قراء مجاور آنها یا در اطراف شهرهای بزرگ لهجه‌هایی وجود دارد که بدون این که مرز دقیق آنها را از گونه‌های نامبرده جدا کند با آن گونه تفاوت دارد. اما تفاوت آنها با فارسی رسمی بیشتر است. فهم این لهجه‌ها اغلب برای فارسی زبان تهرانی مشکل است. از نظر تاریخی، این لهجه‌ها مشتق از فارسی‌اند که در گذشته به علت بُعد مسافت و عدم تماس با مراکزی که فارسی در آنها رایج بوده، به تدریج از فارسی جدا شده‌اند، ولی عناصر غیر فارسی مشتق از زبان‌های ایرانی قدیم یا مأخوذ از زبان‌ها و لهجه‌های مجاور نیز گاهی در آنها دیده می‌شود. مثال، لهجه مردم قاین و بعضی لهجه‌های دیگر خراسان است که با گونه مشهد (مرکز استان) تفاوت دارد و برای فارسی زبان تهرانی تا حد زیادی نامفهوم است ولی دلایل زیادی، اشتقاق این لهجه‌ها را از فارسی مدلل می‌سازد. این لهجه را ما «گوش» می‌نامیم» (ص ۶۲ و ۶۳). بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که صادقی «گوش» را برای اشاره به «لهجه‌هایی» به کار برده که فهم آنها برای فارسی زبان تهرانی مشکل است ولی از نظر تاریخی مشتق از فارسی‌اند.

اکنون با دیدگاه صادقی در باره کلمه «لهجه» آشنا می‌شویم. وی گفته است: «در عرض این گونه‌ها و گویشها، لهجه‌های دیگری در ایران و خارج آن وجود دارد که از نظر تاریخی از زبانهای ایرانی قدیم مشتق شده‌اند نه از فارسی دری. مطالعه واجها و صورتهای صرفی و نحوی و واژگان آنها این ادعا را به‌خوبی ثابت می‌کند. مثلاً لهجه‌های کردی، طبری، بلوچی، پشتو، یغناپی (بازمانده لهجه سغدی قدیم)، آسی و غیره همگی در کنار زبان فارسی قرار داشته و دارند و در مسیر خاص خود به تکامل و تحول ادامه می‌دهند. البته تأثیر روزافزون زبان فارسی را که زبان رسمی کشور است نمی‌توان در آن عده از این لهجه‌ها که در داخل مرزهای ایران قرار دارند و زبان رسمی و نوشتاری افراد متکلم به آنها فارسی است نادیده گرفت. به اینها ما همان کلمه «لهجه» را اطلاق می‌کنیم. این لهجه بسته به وسعت خود، دارای گونه‌ها و یا حتی گویشهای متفاوت‌اند. نیز از بعضی از آنها نوشته‌های ادبی از زمان‌های گذشته باقی مانده است» (ص ۶۳).

باتوجه به نقل قولهای بالا جمع‌بندی دیدگاه دکتر صادقی را در موضوع مورد بحث می‌توان به صورت ذیل خلاصه کرد:

- الف)** زبان فارسی به طور اعم زبان رسمی کشور ایران است که در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و نوشته‌ها و تداول تمام سکنه فارسی زبان ایران و خاصه تهران به کار می‌رود.
- ب)** صورتهای جغرافیایی مختلف زبان فارسی را که در شهرهای بزرگ مانند اصفهان، شیراز، مشهد، یزد، کرمان، اهواز، قزوین، قم، کاشان، و اراک متداول است گونه می‌نامیم.
- ج)** لهجه‌هایی را که فهم آنها برای فارسی زبان تهرانی مشکل است ولی از نظر تاریخی مشتق از فارسی‌اند گویش می‌نامیم (مانند گویش مردم قاین).
- د)** لهجه‌هایی را که از نظر تاریخی از زبان‌های ایرانی قدیم مشتق شده‌اند نه از فارسی دری و در کنار زبان فارسی قرار داشته و دارند مانند لهجه‌های کردی، طبری، بلوچی، پشتو، یغناپی، آسی و غیره لهجه می‌نامیم.

۲-۱-۴- باطنی

دکتر محمدرضا باطنی در کتاب *مسائل زبان‌شناسی نوین: ده مقاله (۱۳۵۴)* در مقاله‌ای با عنوان «همبستگی زبان و اجتماع» به بحث درباره مفاهیم زبان، گویش و لهجه پرداخته است. توجه به هر سه مفهوم در کنار هم وجه مشخص بحث دکتر باطنی از بحث دکتر خانلری و دکتر کیاست. در ذیل جوهره دیدگاه باطنی در این موضوع معرفی می‌شود.

«ما در بقیه این گفتار می‌کوشیم یکی دیگر از مسائل زبان‌شناسی اجتماعی یعنی رابطه بین زبان، گویش و لهجه را مورد بررسی قرار دهیم.

هر زبانی می‌تواند به دو صورت ظاهر گردد: به صورت گفتار یا به صورت نوشتار. ما در اینجا هرچه می‌گوییم مربوط به گفتار است و درباره نوشتار و روالهای مخصوص آن سخنی نخواهیم گفت. زبان چیزی قابل لمس و عینی نیست. زبان مفهومی است مجرد. آنچه قابل شنیدن و مشاهده است گفتار سخنگویان زبان است. وقتی گفتارهایی را که نام یک زبان واحد بر آنها اطلاق می‌شود مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که از نظر تلفظ و واژگان و در مقیاسی محدودتر از نظر دستور با هم تفاوت دارند، تا جایی که می‌توان گفت هیچ دو نفری که اهل یک زبان هستند دقیقاً مانند هم صحبت نمی‌کنند. بنابراین می‌توان گفتار هر فرد را به اعتبار تفاوتی که با دیگران دارد، هرچند ناچیز باشد، لهجه فردی آن شخص نامید. با وجود این می‌بینیم که این لهجه‌های فردی را می‌توان در گروه‌های بزرگ‌تری طبقه‌بندی کرد. مهمترین ملاک این دسته‌بندی عامل مکانی است، یعنی می‌توان لهجه‌های فردی را به اعتبار تنوع جغرافیایی آنها در گروه‌های بزرگ‌تری قرار داد و هر گروه را یک لهجه محلی نامید. بدین ترتیب ما در زبان فارسی به لهجه‌هایی چون اصفهانی، شیرازی، یزدی و غیره دست می‌یابیم. یکی دیگر از ملاک‌هایی که با آن می‌توان لهجه‌های فردی را دسته‌بندی کرد، طبقه اجتماعی است که سخنگویان زبان به آن وابسته‌اند. در جوامعی که طبقات اجتماعی

دقیقاً یا تقریباً از یکدیگر مجزا هستند ما به لهجه‌های اجتماعی برخورد می‌کنیم که بنیاد اقتصادی - فرهنگی دارند. ملاکهای دیگری نیز برای طبقه‌بندی لهجه‌ها وجود دارد که چون در مقایسه با این دو ملاک ضعیف‌ترند ما از بحث آن باز می‌ایستیم.

با توجه به آنچه گفته شد، در درجه اول با لهجه‌های فردی سروکار داریم. این لهجه‌های فردی در گروه‌های بزرگ‌تری قرار می‌گیرند و لهجه‌های محلی و لهجه‌های اجتماعی را به وجود می‌آورند. زبان انتزاعی است که از همه این گروه‌بندیها می‌شود و مفهومی است مجرد که همه را در بر می‌گیرد. گاهی اوقات دو لهجه به قدری از هم دور شده‌اند که به آسانی نمی‌توان گفت آیا آنها دو لهجه از یک زبان هستند و یا دو زبان متفاوت ولی نزدیک به هم. در اینجا ملاکهایی وجود دارد که می‌توان برای یافتن پاسخ از آنها یاری گرفت. نخست آنکه اگر دو لهجه متعلق به یک زبان باشند سخنگویان آن دو باید بتوانند بدون آموزش، لاقلاً در حد ایجاد ارتباط، مقصود یکدیگر را بفهمند. دوم اینکه نگرش خود سخنگویان نیز بسیار مهم است که به ما بگویند آیا به دو زبان مختلف صحبت می‌کنند یا دو لهجه از یک زبان را به کار می‌گیرند. البته علاوه بر دو ملاک بالا، معیارهای زبان‌شناسی ساختاری نیز وجود دارد که می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد» (صفحات ۲۴ و ۲۵).

باطنی در ادامه توضیحات خود به این نکته مهم و درخور توجه اشاره می‌کند که مرز بین «زبان» و «لهجه» فقط براساس ملاکهای زبان‌شناختی تعیین نمی‌شود بلکه مؤلفه‌های غیر زبان‌شناختی نیز در این تصمیم‌گیری بسیار مؤثر است. شرح این نکته را در نقل قول ذیل می‌خوانیم:

«در بالا گفته شد که اگر دو لهجه از یک زبان آنقدر از هم دور شده باشند که دیگر متقابلاً قابل فهم نباشند باید آنها را دو زبان متفاوت خواند،

قطع نظر از اینکه هر لهجه چند نفر سخنگو دارد یا اینکه آن لهجه خط و ادبیات جداگانه دارد یا نه. ولی باید توجه داشت که این یک ملاک زبان‌شناسی است و در عمل با موانعی برخورد می‌کند. از آنجایی که زبان با استقلال ملی و مرزهای سیاسی و مسائل غیر زبانی دیگری از این‌گونه سخت پیوند می‌خورد، بحث آن همیشه با احساسات و واکنشهای افراطی توأم است و به همین دلیل ملاکهای زبان‌شناسی محض برای کشیدن خط قاطع بین زبان و لهجه ناتوان می‌ماند. مثلاً مردم تحصیل کرده سوئد و نروژ و دانمارک تقریباً به راحتی سخن یکدیگر را درک می‌کنند. بنابراین با توجه به ملاکهای زبان‌شناسی به سه لهجه از یک زبان سخن می‌گویند. ولی آنها به اعتبار مرزهای سیاسی، گفتار خود را زبان سوئدی، زبان نروژی و زبان دانمارکی می‌نامند» (ص ۲۷).

تاکنون با توجه به توضیحات باطنی با دیدگاه او درباره «زبان» و «لهجه» آشنا شده‌ایم. در اینجا ملاکهای وی را برای تمایز قائل شدن بین «گوش» و «لهجه» از نظر می‌گذرانیم.

«در بعضی کشورها که یک زبان رسمی دارند، مانند ایران و فرانسه، زبانهایی یافته می‌شود که با ملاکهای زبان‌شناسی، زبانهایی تمام‌عیارند، بدون توجه به اینکه در گذشته دور یا نزدیکی مربوط به هم بوده‌اند. ولی این زبانها چون در داخل مرزهای سیاسی این کشورها قرار گرفته‌اند و زبان رسمی نیستند و از طرف دیگر اکثراً خط مستقل و ادبیات جداگانه‌ای ندارند، با زبان رسمی کشور از نظر اجتماعی هم‌پایه نیستند. در این کشورها مردم ترجیح می‌دهند اصطلاح زبان را برای زبان رسمی کشور به کار برند و این زبانها را با نام دیگری بنامند. در فرانسه به این زبانها Patois می‌گویند و در فارسی می‌توان اصطلاح گوش را برای آنها به کار برد. بدین ترتیب کردی، گیلکی،

مازندرانی، بلوچی و مانند آن گویش هستند. وقتی اصلاح گویش را در این مفهوم به کار می‌بریم باید به نکات زیر توجه داشته باشیم:

۱- گویش با لهجه تفاوت دارد: لهجه گونه‌ای است از یک زبان که با لهجه‌های دیگر آن زبان هسته ارتباطی مشترک دارد ولی گویشهای یک کشور با یکدیگر و با زبان رسمی هسته ارتباطی مشترک ندارند، یعنی سخنگویان آنها، جز موارد حاشیه‌ای، بدون آموزش سخن یکدیگر را نمی‌فهمند.

۲- گویشها از روی ملاکهای زبان‌شناسی زبان هستند ولی چون زبان رسمی نیستند نام زبان بر آنها اطلاق نمی‌شود.

۳- بنابر تعریف بالا، اصطلاح «گویشهای فارسی» بی‌معنی است زیرا به گیلکی، بلوچی، کردی و غیره باید گفته شود گویشهای ایران و به گونه‌هایی چون یزدی، مشهدی، تهرانی و غیره باید گفته شود لهجه‌های فارسی. وقتی کردزبان‌ها، ترک‌زبان‌ها، گیلکی‌زبان‌ها و سخنگویان دیگر گویشها فارسی حرف می‌زنند، معمولاً لهجه پیدا می‌کنند. به این نوع لهجه‌ها باید گفت لهجه کردی، لهجه ترکی، لهجه گیلکی و غیره.

۴- بنابر ملاکهای سیاسی، اگر مردم افغانستان و تاجیکستان تصور می‌کنند زبانی که حرف می‌زنند زبان افغانی و زبان تاجیکی است و فارسی نیست، دیگر ما حق نداریم ملاکهای زبان‌شناسی را در مقابل آنها بگذاریم زیرا چنان‌که گفتیم، ملاکهای سیاسی و ملاکهای زبان‌شناسی بر یکدیگر منطبق نمی‌شوند» (صفحات ۲۸ و ۲۹).

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در دیدگاه دکتر باطنی هم به مؤلفه‌های زبان‌شناختی و هم به مؤلفه‌های غیر زبان‌شناختی توجه شده است. در نظر او مفاهیم لهجه (فردی و اجتماعی)، گویش، و زبان را می‌توان به صورت ذیل از هم متمایز ساخت و تدقیق کرد:

الف) گفتار هر فرد را به اعتبار تفاوت‌هایی که با دیگران دارد، هر چند ناچیز باشد، می‌توان لهجه فردی آن شخص نامید.

ب) لهجه‌های فردی در گروه‌های بزرگ‌تری قرار می‌گیرند و لهجه‌های محلی و لهجه‌های اجتماعی را به وجود می‌آورند. بدین ترتیب ما در زبان فارسی به لهجه‌هایی چون اصفهانی، شیرازی، یزدی، مشهدی، تهرانی، و غیره دست می‌یابیم.

ج) اگر دو لهجه از یک زبان دیگر متقابلاً قابل فهم نباشند باید آنها را دو زبان متفاوت خواند، صرف نظر از اینکه هر لهجه چند نفر سخنگو دارد یا اینکه آن لهجه خط و ادبیات جداگانه دارد یا نه.

د) اصطلاح زبان را برای اطلاق به زبان رسمی کشور به کار می‌بریم.

هـ) دیگر زبان‌هایی را که در داخل مرزهای سیاسی یک کشور متداول‌اند و زبان رسمی نیستند و خط مستقل و ادبیات جداگانه‌ای ندارند گویش می‌نامیم. بدین ترتیب به گیلکی، بلوچی، کردی و غیره باید گویش گفته شود.

مقایسه دیدگاه دکتر باطنی و دکتر صادقی نشان می‌دهد که هر دو، اصطلاحهای گویش و لهجه را به کار برده‌اند اما برداشتی بسیار متفاوت از آنها در ذهن داشته‌اند. مشخصاً اینکه آنچه را که باطنی گویش خوانده صادقی لهجه نامیده و آنچه را که صادقی گونه خطاب کرده باطنی لهجه دانسته است.

دیدگاه دکتر باطنی در زمان خود دیدگاهی عالمانه بوده است. اما اگر به ملاکها و مؤلفه‌هایی که اکنون در سطح جهانی درباره زبان، گویش، و لهجه مورد استناد است توجه کنیم به تصویر متفاوتی از این مفاهیم دست خواهیم یافت.

۲-۱-۵- مدرسی

دکتر یحیی مدرسی در کتاب *در آمدی بر جامعه‌شناسی زبان* (۱۳۶۸) دیدگاه خود را درباره اصطلاحات زبان، لهجه، گویش و گونه بیان داشته است. وی بحث را با اصطلاح گونه که در برابر اصطلاح انگلیسی *variety* به کار برده آغاز کرده و گفته است: «در میان این اصطلاحات، «گونه» مفهوم عام‌تری دارد. به نظر برخی از زبان‌شناسان، گونه اصطلاحی خنثی است که به‌طور کلی در مورد «هر نوع زبان» به کار گرفته می‌شود. بر این اساس، هنگامی که از یک نظام زبانی بدون تأکید بر زبان، لهجه یا گویش بودن آن سخن گفته می‌شود، می‌توان از اصطلاح عام گونه استفاده کرد. اصطلاح گونه در ترکیباتی مانند «گونه رسمی»، «گونه گفتاری»، «گونه نوشتاری» و «گونه معیار» بیشتر به همین مفهوم عام به کار رفته است» (ص ۱۳۲).

مدرسی این تعبیر از اصطلاح گونه را پذیرفته و تصریح کرده است: «در بحث حاضر، گونه به مفهومی خنثی به کار گرفته شده است» (ص ۱۳۳). او در ادامه به شرح اصطلاحات *زبان، لهجه، و گویش* پرداخته و نارساییهای معیارها و ملاکهای موجود را در تعریف و تدقیق آنها مطرح کرده است. وی اصطلاح *گویش* را در برابر *dialect* و اصطلاح *لهجه* را در مقابل *accent* به کار برده است. مدرسی می‌گوید:

«در مورد اصطلاحات «زبان»، «لهجه» و «گویش» مسئله جنبه پیچیده‌تری دارد و اختلاف نظرها بیشتر است. زبان‌شناسان دو اصطلاح *گویش* و *لهجه* را گاه در مفهومی واحد و گاه در مفاهیمی متفاوت به کار برده‌اند. در این بحث، اصطلاح *گویش* در مورد تفاوت‌های تلفظی، دستوری و واژگانی گونه‌های زبانی و اصطلاح *لهجه* در مورد تفاوت‌های تلفظی آنها به کار گرفته شده است. به این ترتیب، هر زبان ممکن است دارای گویشهای مختلف (گونه‌هایی که اختلافات واژگانی و ساختاری دارند) و نیز لهجه‌های گوناگون (گونه‌هایی که تنها تفاوت‌های تلفظی دارند) باشد. برای تشخیص

زبان و گویش از یکدیگر، به‌طور کلی از دو گروه معیارهای زبانی و غیر زبانی (سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و...) استفاده می‌شود، اما اشکال کار در آنجاست که این معیارها نه مطلق هستند و نه بر یکدیگر منطبق، و در برخی موارد حتی با یکدیگر در تضاد نیز قرار می‌گیرند. دو گونه زبانی معین ممکن است بر پایه معیارهای زبانی، گویشهای یک زبان واحد به شمار آیند اما براساس معیارهای مثلاً سیاسی، زبانهای جداگانه‌ای محسوب شوند. بنابراین جداسازی و تعریف این مفاهیم کاری است که اگر غیر ممکن نباشد، دست کم بسیار دشوار است.

مهم‌ترین و معمول‌ترین معیار زبان‌شناختی برای تشخیص زبان از گویش، معیار فهم‌پذیری متقابل یا قابلیت فهم متقابل (mutual intelligibility) است. مطابق این معیار، اگر گویندگان دو گونه زبانی، بدون هیچ آموزش آگاهانه، بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، می‌توان آن دو گونه را گویشهای یک زبان واحد دانست، اما هرگاه تفهیم و تفاهم میان گویندگان آن امکان‌پذیر نباشد، باید آنها را دو زبان جداگانه محسوب کرد. این معیار البته مطلق نیست، زیرا قابلیت فهم متقابل خود دارای درجاتی است که ممکن است بین صفر تا صد در نوسان باشد. در اینجا مسئله مهم آن است که چه درجه‌ای از قابلیت فهم متقابل را باید ملاک قرار داد؟ در دو حد نهایی این پیوستار ظاهراً مشکلی وجود ندارد، زیرا اگر دو گونه اساساً برای گویندگان یکدیگر قابل فهم نباشند، به‌سادگی می‌توان آنها را دو زبان جداگانه دانست و اگر گویندگان این دو گونه به‌رغم تفاوت‌های آوایی، واژگانی و دستوری، بتوانند بدون هیچ مشکل عمده‌ای با یکدیگر ارتباط برقرار سازند، باز به‌راحتی می‌توان آنها را طبق این معیار، دو گویش متفاوت از یک زبان واحد دانست. اما در اینجا حالت‌های بینابینی مختلفی نیز وجود دارند که تصمیم‌گیری در مورد آنها دشوار است و اصولاً سودمندی این معیار

را زیر سؤال می‌برند. با این همه، قابلیت فهم متقابل معیار سودمند و نسبتاً قابل اعتمادی به شمار می‌آید که در بسیاری از موارد می‌تواند به کار گرفته شود. به‌طور کلی می‌توان گفت که هرگاه دو گونه، بدون آموزش آگاهانه، در حد ایجاد ارتباط معمول، برای گویندگان یکدیگر قابل فهم باشند، آن دو گونه، دو گویش متفاوت از یک زبان واحد محسوب می‌شوند و در غیر این صورت، باید آنها را دو زبان جداگانه دانست. بنابراین تعریف، فارسی کابلی و فارسی تهرانی، گویشهای فارسی و انگلیسی امریکایی و انگلیسی بریتانیایی، گویشهای انگلیسی به حساب می‌آیند زیرا به‌رغم تفاوت‌های زیادی که دارند، بدون آموزش آگاهانه برای گویندگان یکدیگر قابل فهم هستند. اما فارسی و انگلیسی دو زبان مستقل به شمار می‌آیند زیرا بدون آموزش مستقیم به هیچ وجه برای گویندگان یکدیگر قابل درک نیستند.

از سوی دیگر، ممکن است برای تعریف زبان و گویش و تشخیص آنها از یکدیگر، از معیارهای غیر زبانی نیز استفاده شود، این گونه معیارها ممکن است در شرایط معینی، معیار قابلیت فهم متقابل را تحت‌الشعاع قرار دهند. زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی با مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... ارتباط و پیوستگی دارد و به همین جهت در تعریف و تشخیص زبان و گویش، معیارهای غیر زبانی نیز دخالت می‌کنند.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد که یک معیار قاطع برای تعیین مرز دقیق میان مفاهیم زبان و گویش که در تمام موارد قابل استفاده باشد، وجود ندارد و معیارهای گوناگون موجود نیز ممکن است در مواردی با یکدیگر در تعارض قرار گیرند. بنابراین، برای ساده‌تر شدن کار، شاید بهتر باشد همان‌گونه که برخی از زبان‌شناسان نیز پیشنهاد کرده‌اند در محدوده یک کشور معین و با در نظر گرفتن شرایط زبانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی

آن، این اصطلاحات تعریف گردد. در چنین حالتی می‌توان از قابلیت فهم متقابل به عنوان یک معیار تعیین‌کننده استفاده کرد» (صفحات ۱۳۳-۱۳۹).
براساس این نقل قولها می‌توان دیدگاه دکتر مدرسی را درباره اصطلاحات مورد بحث به شرح ذیل خلاصه کرد:

- الف)** گونه اصطلاحی خنثی است که به‌طورکلی در مورد «هر نوع زبانی» بدون تأکید بر زبان، لهجه یا گویش بودن آن به کار برده می‌شود.
- ب)** اصطلاح گویش را در مورد گونه‌های زبانی که تفاوت‌های تلفظی، دستوری و واژگانی دارند به کار می‌بریم. با وجود این تفاوتها، فهم‌پذیری متقابل / تفهیم و تفاهم میان گویندگان دو گویش برقرار است. بنابراین تعریف، فارسی کابلی و فارسی تهرانی گویشهای فارسی محسوب می‌شوند.
- ج)** اصطلاح لهجه را در مورد گونه‌هایی که تنها تفاوت‌های تلفظی دارند به کار می‌بریم.
- د)** مهم‌ترین و معمول‌ترین معیار زبان‌شناختی برای تشخیص زبان از گویش، فهم‌پذیری متقابل است. هرگاه فهم‌پذیری متقابل / تفهیم و تفاهم میان گویندگان دو گونه زبانی ممکن نباشد، باید آنها را دو زبان جداگانه محسوب کرد. بنابراین، کردی، بلوچی، گیلکی و فارسی را باید زبان دانست.
- هـ)** گاه ملاکهای غیر زبانی (سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی، اجتماعی، و مانند آن) مبنای نامگذاری دو گونه زبانی به منزله زبان یا گویش می‌شود. بر این اساس، به عنوان مثال، فارسی تهرانی و فارسی کابلی ممکن است زبانهای جداگانه به شمار آیند.

اهمیت دیدگاه دکتر مدرسی در آن است که از منظر جامعه‌شناسی زبان اصطلاحهای گونه، گویش، و لهجه را بحث کرده است و از این روست که تعبیر متفاوتی از این اصطلاحات به دست داده است. در بخش مربوط به نوشتگان زبان‌شناسان غربی با ظرائف بیشتر این منظر آشنا خواهیم شد.

۲-۱-۶- کلباسی

دکتر ایران کلباسی در کتاب *فارسی اصفهانی* (۱۳۷۰) دیدگاه خود را در باره مفاهیم زبان، گویش، و لهجه بیان داشته است. آن دیدگاه در ذیل نقل شده است: «با جمع‌بندی تعاریفی که در متون زبان‌شناسی برای زبان (language)، گویش (dialect) و لهجه (accent) آمده است، می‌توان این سه مفهوم را به صورت زیر تعریف کرد:

هر زبان در طول تاریخ خود تحت تأثیر عوامل چندی، از جمله عوامل جغرافیایی، فرهنگی، برخورد زبانها و جز آن، دستخوش دگرگونیهای فراوان می‌شود که در نتیجه آن، گونه‌ها و صورتهای متفاوتی پدیدار می‌گردد. بدین ترتیب «گویش» صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای سخنگویان دیگر صورتهای قابل فهم نیست، مانند طبری، گیلکی، کردی و پشتو، که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم‌اند.

«لهجه» صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای سخنگویان دیگر صورتهای آن زبان قابل فهم باشد، مانند مشهدی، یزدی، کرمانی، شیرازی، فارسی افغانی (دری افغانی) و تاجیکی که مشتق از زبان فارسی دری‌اند. اگر «لهجه» یا «گویش» در یک محدوده سیاسی به صورت رسمی درآید و نیز دارای صورت نوشتاری گردد، «زبان استاندارد» نامیده می‌شود.

زبان «فارسی امروز» که از قرن چهارم هجری تاکنون در سرزمین ما متداول بوده است، متعلق به ناحیه فارس، دنباله فارسی میانه و فارسی باستان است و «فارسی نو» یا «فارسی دری» نیز نامیده شده است.

«فارسی باستان» در اصل گویش مردمان جنوب غربی ایران (فارس) بوده است، که در زمان حکومت هخامنشی زبان رسمی و دولتی شده و بر گویشهای دیگر آن زمان غلبه یافته است.

«فارسی میانه» یا «پارسیک» (یا پهلوی جنوب غربی) نیز زبان دولتی و اداری خاندان ساسانی بوده است که طی بیش از چهار قرن بر این سرزمین فرمان راندند و زبان آنها بر گویشهای دیگر ایرانی آن زمان غلبه کرد.

براساس تعاریف داده شده از زبان، گویش و لهجه، «اصفهانی» صورت تغییر یافته‌ای از فارسی دری است و به این دلیل می‌توان آن را «لهجه اصفهانی» یا «فارسی اصفهانی» نامید» (ص ۱۳ و ۱۴).

همچنان‌که در ابتدای نقل قول خواندیم، کلباسی تعریفهای خود را از سه مفهوم زبان، گویش، و لهجه از جمع‌بندی تعاریف متون زبان‌شناسی به دست داده است. اما وی معلوم و مشخص نکرده است که کدام منابع مورد استناد او بوده است. نویسنده در کتاب دیگری با عنوان *فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)* که در سال ۱۳۷۴ نشر یافته بار دیگر مفاهیم *زبان، لهجه، و گویش* را شرح داده و اساساً همان تعاریف پیش گفته را مطرح کرده و به آن کتاب (کلباسی ۱۳۷۰) *فارسی اصفهانی* ارجاع داده است. این نگارنده برخی تصریحهایی را که در این تعریفها شده نقل می‌کند. وی گفته است: «لهجه» صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای سخنگویان دیگر آن زبان قابل فهم باشد. لهجه‌ها معمولاً تنها تفاوت‌های آوایی و واژگانی (و کمتر دستوری) با یکدیگر دارند... «گویش» صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای دیگر سخنگویان آن زبان قابل فهم نباشد. گویشها علاوه بر تفاوت‌های آوایی و واژگانی، تفاوت‌های دستوری بسیاری با یکدیگر دارند... «لهجه» یا «گویش» هرگاه در محدوده سیاسی جداگانه‌ای قرار بگیرد یا به عنوان زبان رسمی اعلام گردد «زبان» نامیده می‌شود، مانند «زبان تاجیکی» در تاجیکستان که لهجه‌ای از زبان فارسی است و «زبان پشتو» در افغانستان که یک گویش ایرانی است» (کلباسی، ۱۳۷۴: ۲۸ و ۲۹). نویسنده در بخش دیگری از همین کتاب اشاره‌ای به شرح زیر به اصطلاحهای *لهجه و گویش* دارد: «تاریخ زبانهای ایرانی نو را از آغاز اسلام به بعد می‌دانند. در این دوره علاوه بر زبان فارسی و لهجه‌های (accent) آن، زبانهای ایرانی دیگری در ایران، افغانستان، پاکستان، عراق، سوریه، عمان، ترکیه، قفقاز، آسیای میانه، چین (سین کیانگ، کاشغر) و هند وجود داشته یا دارند که آنها را گویشهای (dialect) ایرانی نامیم» (ص ۲۰).

باتوجه به این نقل قولها می‌توان دیدگاه دکتر کلباسی را دربارهٔ مفاهیم زبان، گویش، و لهجه به شرح ذیل خلاصه کرد:

الف) لهجه صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای سخنگویان دیگر صورتهای آن زبان قابل فهم باشد. لهجه‌ها معمولاً تنها تفاوت‌های آوایی و واژگانی (و کمتر دستوری) با یکدیگر دارند. مشهدی، تهرانی، یزدی، کرمانی، شیرازی، فارسی افغانی (دری افغانی) و تاجیکی که مشتق از فارسی دری‌اند لهجه‌های فارسی‌اند.

ب) گویش صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای دیگر سخنگویان آن زبان قابل فهم نباشد. گویشها علاوه بر تفاوت‌های آوایی و واژگانی، تفاوت‌های دستوری بسیاری با یکدیگر دارند. طبری، گیلکی، کردی، و پشتو که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم‌اند گویشهای ایرانی‌اند.

ج) لهجه یا گویش هرگاه در محدودهٔ سیاسی جداگانه‌ای قرار بگیرند یا به عنوان زبان رسمی اعلام گردد زبان نامیده می‌شود، مانند زبان تاجیکی در تاجیکستان که لهجه‌ای از زبان فارسی است و زبان پشتو در افغانستان که یک گویش ایرانی است.

دیدگاه دکتر کلباسی در بارهٔ مفاهیم لهجه، گویش، و زبان و مصداق‌هایی که برای هر کدام نام‌برده بسیار شبیه و همسو با دیدگاهی است که دکتر باطنی در این موضوع ابراز داشته است.

۷-۱-۲- زبانشناسان غیر ایرانی

در آثار ایران‌شناسانی که حدود یکصد و هفتاد تا یکصد و ده سال اخیر انتشار یافته‌اند هم اصطلاح «گویش» (dialect) و هم اصطلاح «زبان» (langue) برای اطلاق به تنوع‌های زبانی رایج در ایران به کار برده شده است. یک نمونه از هر کدام از این کاربردها را در آثاری که در مقالهٔ ادوارد براون (۱۸۹۵) با عنوان «یادداشت‌هایی بر اشعار گویشهای پارسی» (Some Notes on the Poetry of the Persian Dialects) فهرست شده (ص

۷۸۳) در ذیل نقل کرده‌ام:

Beresine (1853) “Recherches sur les Dialects Persan” (Talish, Gilak- Mazandarani, Kurdish, Gabri)

Chodzko (1857) “Études philohog. sur la langue Kurde”

ادوارد براون در مقاله خود اصطلاح «گوشیهای پارسی» (Persian dialects) را هم برای اشاره به نمونه‌های بالا (یعنی تالشی، گیلکی، مازندرانی، کردی، و گبری) به کار برده (ص ۷۸۳) و هم در عنوان مقاله‌اش برای اشاره به گونه‌های مختلف زبان فارسی^۲ (مجموعاً شانزده گونه شامل گونه ری، همدان، شیراز، قزوین، اصفهان، یزد، کاشان، اردکان) که توصیف اشعاری از این گونه‌ها موضوع مقاله اوست (۷۷۳ و ۷۹۳).

لمبتون (۱۹۳۸) در کتابی با عنوان سه گویش پارسی (Three Persian Dialects) به توصیف «سه گویش ایرانی» (Three Iranian dialects) پرداخته است (پیشگفتار). آنها عبارت‌اند از: «گوشیهای میمه و جوشقان» و «گوشی ولاترو» که مؤلف سومی را در روستایی با همین نام در نزدیکی گچسر، واقع در جاده تهران - چالوس، ثبت کرده است (همان‌جا و ص ۷۹).

او گفته است: «گویش سوم، گویش ولاترو و روستاهای مجاور، به زیر گروه گویش‌های خزر تعلق دارد» (مقدمه).

اما بررسی منابع منتشر شده در چهار دهه اخیر نشان می‌دهد که زبان‌شناسان و دانشمندان غیر ایرانی در توصیف گونه‌های زبانی ایرانی رایج در قلمرو جغرافیایی ایران یا خارج از ایران غالباً اصطلاح «زبان» را برای اطلاق به آنها به کار برده‌اند، به عنوان نمونه، کتاب (۱۹۶۳) ارانسکی، ایران‌شناس و زبان‌شناسی روس، با عنوان *زبانهای ایرانی* که دکتر صادقی در سال ۱۳۷۸ به فارسی ترجمه کرده است. در فصل چهارم این کتاب از زبانهای ایرانی نو شامل فارسی، تاجیکی، پشتو، آسی، کردی، بلوچی، تاتی، تالشی بحث شده است.

ایسایف (Isayev) در کتاب خود با عنوان *زبان‌های ملی در اتحاد جماهیر شوروی: مشکلات و راه‌حلهای* (۱۹۷۷) در ذیل «گروه ایرانی» (The Iranian Group) (ص ۶۳)، از «زبان تاجیکی» (The Tadjik language)، «زبان آسی» (The Ossetian)

(language)، «زبان کردی» (The Kurdish language)، «زبان تاتی» (The Tati language)، و زیرگروه زبانی شوگنی - روشنی (The Shugni-Rushani language subgroup) سخن گفته است (صفحات ۶۴-۷۱). کامری نیز در کتاب خود با عنوان *زبانهای اتحاد جماهیر شوروی* (۱۹۸۱) از «زبانهای ایرانی» (Iranian Languages) بحث کرده و از «زبانهای» کردی (Kurdish)، تات (Tat)، تالش (Talysh)، تاجیک (Tadzhik)، آسی (Ossete) و چند زبان دیگر نام برده است (ص ۱۵۸). همچنین هیگ (Haig) در بحث از کردی تعبیر «زبان» را برای اطلاق به آن به کار برده است (۱۹۹۸، ص ۱۵۰). فَرل (۱۹۸۹، ص ۲) و کورن (۲۰۰۳، ص ۴۹) از بلوچی به منزله «زبان ایرانی غربی شمال^۳» سخن گفته‌اند.

۲-۲ - آرای زبان‌شناسان غربی

در این زیر بخش آرای زبان‌شناسان متخصص و صاحب‌نام در این مبحث معرفی شده‌اند. آنها عبارت‌اند از: چمبرز و ترادگیل، شوی، کوثرک و همکاران، و هادلستون و پولوم.

۲-۲-۱ - چمبرز و ترادگیل

چمبرز و ترادگیل (Chambers and Trudgill) در کتابی با عنوان *Dialectology* (گویش‌شناسی) به کندوکاو این مبحث از جنبه‌های مختلف پرداخته‌اند. شروع کتاب چنین است:

«گویش‌شناسی، آشکارا، عبارت است از مطالعه گویش و گویشها. اما دقیقاً گویش چیست؟ البته در کاربرد عموم، گویش عبارت است از صورتی از زبان که غیر معیار، دون مرتبه، و غالباً ساده است و به طور کلی با قشر کشاورز، طبقه کارگر، یا دیگر گروه‌های فاقد اعتبار اجتماعی مرتبط است. گویش همچنین اصطلاحی است که اغلب به صورتهایی از زبان اطلاق می‌شود، به‌ویژه آنهایی که در مناطق دورافتاده‌تر و منزوی‌تر جهان بدان گفتگو می‌شود، که شکل نوشتاری ندارند. و گویشها اغلب به منزله نوعی

انحراف (غالباً مغلوط) از صورت متعارف، یعنی به مثابه لغزش از صورت درست یا معیار زبان، تلقی می‌شوند.

در این کتاب هیچ‌یک از این دیدگاهها پذیرفته نیست. برعکس، تصور ما این است که همه سخن‌گویان، سخن‌گویان دست کم یک گویش‌اند - اینکه به عنوان مثال، انگلیسی معیار به همان اندازه گویش است که دیگر صورتهای انگلیسی هستند - و اینکه کاملاً بی‌اساس و پایه است که تصور کنیم گویشی به لحاظ زبان‌شناختی بر گویشی دیگر برتری دارد.

ما معتقدیم که بهتر است گویشها را گویشهای یک زبان بپنداریم. به بیانی دیگر، گویشها را می‌توان زیربخشهای یک زبان خاص دانست. در این صورت می‌توانیم از گویش پاریزی (Parisian) فرانسه / فرانسوی، گویش لانکشاایری (Lancashire) انگلیسی، گویش باواریایی (Bavarian) آلمانی، و مانند آن سخن بگوییم (Chambers & Trudgill, 1980: 3). در صفحات بعد و در ادامه بحث نویسندگان از تفاوت بین ACCENT «لهجه» و DIALECT «گویش» سخن گفته‌اند.

«لهجه» به شیوه تلفظ سخنگو اشاره دارد و بنابراین به گونه‌ای (Variety) که به لحاظ آوایی و / یا واجی متفاوت از گونه‌های دیگر است اشاره دارد. از سوی دیگر، «گویش» به گونه‌هایی اشاره دارد که به لحاظ دستوری (و شاید واژگانی) و نیز واجی از گونه‌های دیگر متمایز است. اگر دو سخنگو، یکی بگوید I done it last night و دیگری بگوید I did it last night، می‌توانیم بگوییم که آن دو به دو گویش متفاوت سخن می‌گویند» (همان: ۵).

چمبرز و ترادگیل درباره پیدایش مطالعات گویشی گفته‌اند که این مطالعات برای ارزیابی فرضیه‌ای به وجود آمد که نودستوریان، دانشمندان فقه‌اللغه قرن نوزدهم میلادی، مطرح کرده بودند. این فرضیه چنین است: «تغییرات آوایی بدون استثنا هستند.» بی‌گمان شواهد گویشی و گوناگونی‌هایی که گویشها نشان می‌دهند در تعیین صحت و سقم این فرضیه می‌توانست بسیار راهگشا باشد. بر این اساس «جغرافیای گویش» (DIALECT)

(GEOGRAPHY)، به مثابه روش‌شناسی گردآوری منظم تفاوت‌های گویشی، پدید آمد. گاه «جغرافیای گویش» را «گویش‌شناسی» خوانده‌اند. اولین بررسی گویشی از این نوع توسط جورج ونکر (Georg Wenker) در سال ۱۸۷۶ در آلمان آغاز شد (همان: ۱۷ و ۱۸). گویش‌شناسی به صورت سنتی به مطالعه صورتهای زبانی به لحاظ جغرافیایی متفاوت، در مناطق روستایی پرداخته است. اما با تأثیرپذیری از علوم اجتماعی، توجه گویش‌شناسی به مطالعه ابعاد اجتماعی گوناگونیهای زبانی نیز معطوف شد. به بیانی دیگر، گویش‌شناسان دریافتند که تمرکز بر پژوهش در زبان قشر کشاورز و طبقه کارگر، باعث «... غفلت از گویشهایی دیگر گروههای اجتماعی شده بود». (همان: ۵۴). توجه به این جنبه از گوناگونیهای زبانی وضع اصطلاحاتی همچون «گویشهای اجتماعی» (Social dialects) و «گویشهای شهری» (Urban dialects) را به همراه داشته است (همان: ۵۴ و ۵۵).

این دیدگاه در دیگر آثار این دو نویسنده همچنان استمرار یافته است. به عنوان نمونه، کتاب «گویشهای انگلیسی: مطالعاتی در گوناگونی دستوری» ویراسته ترودگیل و چمبرز (۱۹۹۱) حاوی مقاله‌هایی است از ویراستاران مجموعه و دیگر زبان‌شناسان که در آنها از تفاوت‌های دستوری بین گویشهای مختلف انگلیسی بحث شده است. کتاب گویشها تألیف ترودگیل (۱۹۹۴) به توصیف و ارائه مثال از «...گویشهای انگلیسی بریتانیایی...» (British dialects of English) اختصاص یافته است (ص VII).

۲-۲-۲- شوی

راجر شوی (Roger Shuy) در کتاب خود با عنوان *Discovering American Dialects* (۱۹۶۷) (کشف گویشهای امریکایی) به توصیف گوناگونیهای گویشی در انگلیسی امریکایی پرداخته است. او پس از اشاره به اینکه «جامعه زبانی» (community speech) عبارت است از افرادی که در یک منطقه جغرافیایی خاص زندگی می‌کنند گفته است مطالعه ویژگیهای زبانی این جوامع زبانی «جغرافیای گویش» یا «جغرافیای زبان‌شناختی» (linguistic geography) یا صرفاً «گویش‌شناسی» نامیده

می‌شود (ص ۳). نویسنده در ادامه تصریح کرده است که «گوش‌شناسی به جنبه‌های منطقه‌ای و اجتماعی زبان می‌پردازد» (همانجا). وی این دو جنبه متفاوت گوش‌شناسی را «گوش‌های منطقه‌ای» (regional dialects) و «گوش‌های اجتماعی» خوانده است (همانجا).

وی تصریح کرده است: «پس، هر گوش‌شناسی گونه‌ای از زبان است. تفاوت آن با گونه‌های دیگر در برخی مشخصه‌های تلفظی، واژگانی، و دستوری است (مقصود ما از «دستور» هم ساختار واژه و هم نحو است). هر گوش‌شناسی ممکن است چیزی را درباره وضعیت اجتماعی یا منطقه‌ای سخن‌گویانش آشکار کند، و هر گوش‌شناسی را سخن‌گویان گوش‌های دیگر همین زبان به‌طور کلی می‌فهمند» (ص ۴).

۲-۲-۳- کوئیک و همکاران

در کتاب دستور جامع زبان انگلیسی (۱۹۸۵) نوشته کوئیک و همکاران بخش نسبتاً مفصلی به «گونه‌های انگلیسی» (صفحات ۱۵-۳۲) اختصاص یافته است. در زیربخش «گوناگونی ناحیه‌ای / جغرافیایی» چنین آمده است: «گونه‌ها [varieties] برحسب منطقه جغرافیایی هم در کاربرد عمومی و هم در کاربرد تخصصی بر چسب و عنوان تثبیت‌شده‌ای دارند: گوش‌ها (dialects). پراکندگی جغرافیایی در واقع همواره مبنایی برای گوناگونی زبانی بوده است و با گذشت زمان به خاطر ارتباط‌های اندک و دوری نسبی، چنین پراکندگی منجر می‌شود به اینکه گوش‌ها (dialects) آن‌قدر از هم متمایز شوند که آنها را زبان‌های مختلف تلقی کنیم. این مرحله اخیر مدتها قبل در مورد گوش‌های ژرمنی (Germanic dialects) که هم اکنون هلندی، انگلیسی، آلمانی، سوئدی، و غیره نامیده می‌شوند اتفاق افتاد، اما این مرحله در مورد گوش‌های انگلیسی (dialects of English) که در اثر جدایی جغرافیایی جوامع انگلیسی زبان در درون جزایر انگلستان و ... در مناطق دیگر جهان پدید آمده‌اند رخ نداده است (و ممکن است، که با توجه به سهولت و گستردگی ارتباطات در عصر حاضر، هیچ‌گاه رخ ندهد)» (ص ۱۶). کوئیک و همکاران در ادامه بحث وجوه تمایز بین گوش‌ها را ذکر کرده‌اند. آنها گفته‌اند: «گوناگونی

جغرافیایی غالباً در واج‌شناسی آشکار می‌شود. به بیانی دیگر، ما گویشی را براساس تلفظ گوینده یا لهجه (accent) او تشخیص می‌دهیم و این قبل از آنکه دریابیم واژگان (lexicon) آن نیز متمایز است رخ می‌دهد. گوناگونی دستوری (grammatical variation) گستردگی کمتری دارد و مطمئناً کمتر خودنمایی می‌کند... شخصی که ساکن یورکشایر (Yorkshireman) است قادر است تشخیص دهد که شخص دیگر اهل لنکشایر (Lancashire) است زیرا وی ر / r / بعد از واکه در کلمه‌هایی مانند stir و hurt را تلفظ می‌کند... به جای جمله I saw it، اهل نیوانگلند (New Englander) می‌گوید I see it، اهل پنسیلوانیا (Pennsylvanian) می‌گوید I see it، و اهل ویرجینیا یا می‌گوید I seen it یا I seed it. این تلفظها هنگامی شنیده می‌شود که آنها به گویش (dialect) غیر معیار منطقه خود سخن بگویند. همین صورتهای مشخصه برخی گویشها (dialects) در انگلستان نیز هست» (ص ۱۷). در ادامه، مؤلفان کتاب دستور جامع زبان انگلیسی گفته‌اند که نمی‌توان تعداد دقیق گویشهای (dialects) زبان انگلیسی را تعیین کرد: «اما تعداد این گویشها آشکارا در کشور انگلستان که مدتها پیش انگلیسی‌زبانان در آن مأوا گزیده‌اند در مقایسه با مناطقی که اروپائیان بعدها در آن ساکن شده‌اند، مانند آمریکای شمالی، یا حتی متأخرتر از آن استرالیا و زلاندنو بیشتر است.» (همان‌جا) به نظر کوئیک و همکاران تقسیم‌بندیهای گویشی کلان (broad dialectal divisions) در امریکای شمالی که برای عموم قابل تشخیص است عبارت‌اند از: انگلیسی کانادایی (Canadian)، شمالی (Northern)، نواحی مرکزی (Midland)، و جنوبی (Southern). همین نوع تقسیم‌بندی کلان در جزایر انگلستان گونه‌های ایرلندی، اسکاتلندی، شمالی، نواحی مرکزی، ولشی، جنوب غربی، و لندنی را به دست می‌دهد. در سطحی خرد، به عنوان نمونه، بسیاری از بریتانیایی‌ها همچنین قادرند که در درون انگلیسی ایرلندی بین «آلستری» (Ulster) و «جنوبی» تمایز قائل شوند. بریتانیایی‌ها همچنین قادرند انگلیسی امریکای شمالی را از دیگر گونه‌های انگلیسی (البته نه بین انگلیسی امریکایی و انگلیسی کانادایی) تشخیص دهند و نیز انگلیسی افریقای

جنوبی را از یک سو و انگلیسی استرالیایی و زلاندنوی از سوی دیگر، اما معمولاً نمی‌توانند بین انگلیسی استرالیایی و انگلیسی زلاندنوی تمایز قائل شوند (ص ۱۷).

۲-۲-۴- هادلستون و پولوم

هادلستون و پولوم در کتاب *دستور زبان انگلیسی* (۲۰۰۲) «لهجه» (accent) و «گویش» (dialect) را این‌گونه تعریف و تدقیق کرده‌اند: «ما اصطلاح لهجه را برای اشاره به گونه‌هایی (varieties) از یک زبان که در تلفظ از هم متمایزند به کار می‌بریم، در برابر گویش که به گونه‌هایی گفته می‌شود که در دستور (grammar) یا واژگان (vocabulary) با هم اختلاف دارند» (ص ۱۳).

۳- زبان، گویش، لهجه و گونه: رویکرد این نگارنده

تعاریف زیر را که همسو با آرای زبان‌شناسان و صاحب‌نظران بین‌المللی است می‌توان اجماع جامعه زبان‌شناسی امروز درباره این مفاهیم دانست. به بیانی دیگر، آنها را می‌توان تعاریف معیار و متعلق به آنچه که این نگارنده «نظریه عمومی زبان» می‌نامد دانست. «نظریه عمومی زبان» را می‌توان نظریه‌ای تصور کرد که بنیانها و مفاهیم آن مورد اتفاق نظر و اجماع جامعه زبان‌شناسی، فارغ از چارچوبهای نظری خاص، است.

(۱) زبان (language): دو گونه زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل ندارند زبان‌اند.
 (۲) گویش (dialect): دو گونه زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه تفاوت‌های آوایی و واجی و واژگانی و / یا دستوری مشاهده می‌شود، گویشهای یک زبان‌اند.

(۳) لهجه (accent): دو گونه زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه فقط تفاوت‌های آوایی (و واجی) دیده می‌شود لهجه‌های یک زبان‌اند.

(۴) گونه (variety): اصطلاحی است خنثی، که همچنان‌که در تعریف «زبان»، «گویش» و «لهجه» مشاهده می‌کنیم، می‌توان آن را به عنوان اطلاقی کلی به کار برد.

بر پایه این تعاریف فارسی امروز، گیلکی، مازندرانی، کردی، هورامی، و فسی، لکی، لری، راجی، دلواری، لارستانی، و نائینی زبان‌اند. زبان فارسی امروز زبان رسمی است و دیگر زبانهای مذکور زبانهای محلی کشورمان^۴ هستند. در ذیل به برخی از ویژگیهای زبان‌شناختی (مشخصاً تفاوت‌های آوایی و واجی، واژگانی و / یا دستوری) چند گویش زبان فارسی امروز اشاره می‌شود. این گویشها عبارت‌اند از: گویش قمی، گویش اصفهانی و گویش قاینی.

دکتر علی اشرف صادقی در کتابی با عنوان *فارسی قمی* (۱۳۸۰) بخشی را به «ویژگیهای آوایی و صرفی و نحوی فارسی قمی در زمان حاضر» اختصاص داده است. منتخبی از نکات آن بخش در ذیل نقل می‌شود. این تفاوتها کاملاً با تعریفی که از گویش در بالا ارائه شد منطبق است. از این رو قمی را می‌بایست گویشی از گویشهای زبان فارسی امروز دانست. در بحث از مصوتها، صادقی گفته است:

«مصوت [æ=]a کلمات قدیم مانند فارسی تهرانی و رسمی به e بدل شده، اما این مصوت در وسط کلمات مرکب در تلفظ قدیمی‌ترها به همین شکل باقی مانده است، مانند کلمات *tara-kâr* «تره‌کار»، *hama-jâ* «همه جا»، *xuna-xâ* «خانه خواه»، *rafta-bud* «رفته بود»، *xafa-šod* «خفه شد»، *zanda-bâd* «زنده باد» و غیره».

a در ضمیر متصل *-am* در نقش متممی و اضافی در کلمات *خودم*، *کتابم* و غیره به e بدل می‌شود: *ketâb-em*, *xod-em*. اما در نقش فاعلی و به صورت شناسه به صورت اصلی باقی می‌ماند: *raft-am* «رفتم» *mirav-am* «می‌روم» (ص ۱۱).

صادقی آنگاه از ویژگیهای صرفی و نحوی فارسی قمی سخن گفته است که در ذیل دو نمونه آن نقل می‌شود:

«در پایان ماضی ساده بعضی افعال، در صیغه‌های جمع، سه ضمیر متصل *raftimun*, *raftandešun*, و *-imun* و *-ešun* افزوده می‌شود:

umaditun» و اینکه «سوم شخص مفرد ماضی بعید فعل بودن به صورت بوده بود متداول است» (ص ۱۶).

دکتر صادقی در گفتگوی حضوری این نگارنده را مطلع کرد که تفاوت‌های بارز بین فارسی قمی و فارسی تهرانی در نسل امروز بسیار کم‌رنگ شده به نحوی که وی خود فقط رد پایی از آنها را در تلفظ گویشوران قمی احساس می‌کند. این وضعیت آشکارا نشان‌دهنده تبدیل شدن فارسی قمی از هیأت گویشی از گویشهای زبان فارسی در نسل گذشته به لهجه‌ای از زبان فارسی در نسل کنونی است.

دکتر ایران کلباسی در کتاب *فارسی اصفهانی* (۱۳۷۰) تصریح کرده «براساس تعاریف داده شده از زبان، گویش و لهجه، «اصفهانی» صورت تغییر یافته‌ای از فارسی دری است و به این دلیل می‌توان آن را «لهجه اصفهانی» یا «فارسی اصفهانی» نامید» (ص ۱۴)، اما، با توجه به اینکه نویسنده از تفاوت‌های آوایی (فصل اول) و تفاوت‌های دستوری (فصل دوم) بین «لهجه اصفهانی با فارسی استاندارد» (ص ۱۷ و ۷۹) سخن گفته است این گونه زبان فارسی را بر اساس تعاریف منابع بین‌المللی می‌بایست گویش اصفهانی نامید. در پاراگراف‌های زیر مواردی از این تفاوت‌ها معرفی می‌شود. ابتدا از فصل مربوط به دستگاه آوایی دو تفاوت را برگزیده و نقل می‌کنیم.

- ۱) «دو همخوان [č] «چ» [j] (ج) فارسی استاندارد در اصفهانی به صورت [dz] و [ts] یعنی پیشین‌تر تلفظ می‌شوند. به سخن دیگر دو همخوان مذکور در فارسی استاندارد از برخورد جلو زبان با قسمت پیشین سخت کام به وجود می‌آیند ولی در اصفهانی از برخورد نوک زبان با لثه بالا» (ص ۱۷).
- ۲) «همخوان [ž] (ژ) در اصفهانی تقریباً شنیده نمی‌شود. همه واژه‌هایی که در فارسی استاندارد دارای این همخوان هستند در اصفهانی معمولاً با [dz] تلفظ می‌شوند (همان‌جا):

فارسی استاندارد اصفهانی

dzâle	žâle	ژاله
dzilâ	žilâ	ژیلا
dzâpun	žâpon	ژاپن
dzigulu	žigulu	ژیگولو

نویسنده در فصل دوم کتاب از تفاوت‌های دستوری بین «لهجه اصفهانی با فارسی استاندارد» سخن گفته و تصریح کرده است که «دستور شامل صرف و نحو است» (ص ۷۹). از میان آن تفاوت‌ها تنها به نقل چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱) «نشانه اضافه (کسره اضافه) که در فارسی استاندارد به صورت e- یا - ye است، در اصفهانی به صورت i- (پس از همخوان) و Ø (پس از واکه) می‌باشد، مانند pul-i man (پول من) و bâbâ man (بابای من)». (ص ۸۷).

۲) «نکته مهم اینکه ešun- (ضمیر سوم شخص جمع) گاهی نقش فاعلی نیز به عهده می‌گیرد، یعنی به عنوان شناسه فعلی به کار می‌رود:

niss-and-ešun	نیستند
rafd-and-ešun	رفتند
miyâ-nd-ešun	می‌آیند

در نتیجه افعال فوق دارای دو شناسه فعلی گردیده‌اند» (ص ۹۱).

نویسنده در بحث کلمات مشتق از یک پسوند ویژه اصفهانی صحبت کرده است. وی گفته است: «... گروهی که در فارسی استاندارد به کار نمی‌روند و مخصوص اصفهانی‌اند: undi- این پسوند به معنی «آلودگی» است، مانند gel-undi (آلوده به گل)، -tserk- undi (آلوده به چرک)، ...» (ص ۱۰۱).

همچنان که در آغاز این زیربخش گفته شد تفاوت‌های موجود بین زبان فارسی معیار و فارسی اصفهانی از نوع تفاوت‌هایی‌اند که با توجه به تعاریف بین‌المللی مطرح از گویش می‌بایست آن را «گویش اصفهانی» نامید.

دکتر رضا زمردیان در کتاب خود با عنوان *زبان‌شناسی عملی: بررسی گویش قاین* (۱۳۶۸) به توصیف دستگاه واجی، صرف، اشتقاق، و نحو در این گویش پرداخته است. از ویژگی‌های واجی شایان ذکر گویش قاین وجود «واج/ε/» در این گویش است (ص ۱۵). با توجه به نمونه‌های ذیل در می‌یابیم که /ε/ و /e/ در قاینی جفت کمینه تشکیل می‌دهند «کش» keš - «کَش» keš «کشت»، سه se «سه»، - سه se «مخزنی ساخته شده از گل رس یا از فلزات که در آن غلات به‌ویژه آرد را نگهداری می‌کنند». (همان‌جا). جالب‌تر اینکه کشش در گویش قاین مشخصه تمایزدهنده است.

ابتدا شواهد مربوط به تقابل /ē/ - /e/ نقل می‌شود. «چره» čere «مقابل» - چره čere «چرا»، مره mēre «مهره = مِهری» - مره merε «می‌رود»، مدی mēdi «مهدی» - و مدی (va) medi «می‌دهی»، سر sēr «سحر» - سر ser «سیر (واحد وزن)» «(ص ۱۶). «تقابل /ō/ و /o/ را در جفتهای زیر می‌توان مشاهده کرد: «(t)ōfε» «تحفه» - «(x)ofε» «سرفه»، کُنه kōne «کهنه» - موکنه (mo)kone «می‌کند» (ص ۱۷).»

به لحاظ صرفی نیز بین گویش قاینی و فارسی معیار تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. نمونه‌هایی از این تفاوت‌ها در ذیل نقل شده‌اند:

(۱) برای ساختن صورت جمع، قاینی از پسوند -u استفاده می‌کند. به هنگام افزوده شدن این پسوند گاه تغییرات آوایی نیز صورت می‌گیرد (ص ۴۲).

مفرد	جمع	معادل فارسی
berenj	berenju	«برنجها»
gorg	gorgu	«گرگها»
čarm	čermu	«چرمها»
naxš	nexšu	«نقشها»



«مغزها»	mezqu	مزرغو	mazq	مزغ
«حرفها»	ħerfu	حرفو	ħarf	حرف
«کشمشها»	kešmešu	کشمشو	kešmeš	کشمش
«بادامها»	badomu	بدمو	badom	بدم
«قلمها»	qelamu	قلمو	qelam	قلم
«موشها»	mušu	موشو	muš	موش

۲) «در قایینی برای منفی کردن فعل از پیشوند نه - nε استفاده می‌شود. مانند be-nε- me-r-om «نمی‌روم»، ورنمگن ver-nε-me-g-an «نمی‌گویند». بنزفتم be-nε-rεft- em «نرفتیم»، بنمدی be-nε-mε-d-ei «نیامدید» و جز اینها. به طوری که ملاحظه می‌شود پیشوند نفی همیشه بعد از پیشوند be-(bo-) می‌آید» (ص ۹۴).

نویسنده در فصل پنجم کتاب از نحو گویش قاین صحبت کرده است. مطالب آن فصل حکایت از شباهت‌های نحوی فراوان بین آن گویش و فارسی معیار دارد. مجموعه مطالب فوق نشان‌دهنده تفاوت‌های واجی و ساخت‌واژی بین قایینی و فارسی معیار است. این تفاوت‌ها باعث نمی‌شود که فهم متقابل کلی بین این دو گونه زبانی از دست برود. هر چند روشن است که این تفاوت‌ها بسیار قابل ملاحظه است. بنابراین، با توجه به تعریف پذیرفته ما از مفهوم گویش می‌توان قایینی را از گویش‌های زبان فارسی دانست. واقع شدن قاین در شرق کشور و فاصله جغرافیایی آن از مناطق مرکزی توجیه‌کننده تفاوت‌های آوایی بارز و چشمگیر بین این گویش و دیگر گویش‌های فارسی مانند اصفهانی و قمی و فارسی معیار است. از این رو، در مطالعات گویش‌شناختی همواره می‌بایست پیوستاری و مدرج بودن تفاوت‌های زبانی را در نظر داشت.

پی‌نوشت

۱ - چاپ اول این کتاب با عنوان درباره زبان فارسی در سال ۱۳۴۰ انتشار یافته است.

2 - "...different dialects of the Persian language..." (P.773)

3- "Balochi as a North-Western Iranian language" (Korn:2003:49)

۴ - شایان ذکر است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۳۵۸) نیز آنها را زبانهای

محلی خوانده است. اصل پانزدهم آن قانون به شرح ذیل است:

«زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران، فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب

درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های

گروهی، و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

فهرست منابع

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۴) مسائل زبان‌شناسی نوین: ده مقاله، تهران، انتشارات آگاه.

روح بخشان، ع (۱۳۷۵) «سابقه لهجه‌شناسی علمی در ایران»، نامه فرهنگستان، سال دوم،

شماره سوم، ص ۱۷۶-۱۸۱.

زمردیان، رضا (۱۳۶۸) زبان‌شناسی عملی: بررسی گویش قاین، مشهد، معاونت فرهنگی

آستان قدس رضوی.

صادقی، علی اشرف (۱۳۴۹) «زبان فارسی و گونه‌های مختلف آن»، فرهنگ و زندگی،

شماره ۲، ص ۶۶-۶۶.

_____ (۱۳۷۸) زبان‌های ایرانی (ترجمه)، یوسف م. ارانسکی، تهران انتشارات

سخن.

_____ (۱۳۸۰) فارسی قمی، مؤسسه انتشارات باورداران.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ (با اصلاحات و تغییرات و متمم

قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸)، (۱۳۸۰) به اهتمام حمید حسینی، تهران، انتشارات روزنه.

کارنگ، عبدالعلی (۱۳۳۳) تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز، ناشر اسمعیل واعظپور.

کلباسی، ایران (۱۳۷۰) فارسی اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).

کلباسی، ایران (۱۳۷۴) فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

کیا، صادق (۱۳۴۰) راهنمای گردآوری گویش‌ها، تهران، انتشارات اداره فرهنگ عامه.

مدرسی، یحیی (۱۳۶۸) درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۳) [۱۳۴۷] زبان‌شناسی و زبان فارسی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

Bakalla, Muhammad, et. al. (1983) **A Dictionary of Modern Linguistic Terms: English – Arabic and Arabic – English**, Printed in Lebanon.

Browne, Edward (1895) “**Some Notes on the Poetry of the Persian Dialects**”, *Journal of the Royal Asiatic Society*, PP.773-825.

Chambers, J.K. and Peter Trudgill (1980) **Dialectology**, Cambridge, Cambridge University Press.

Comrie, B. (1981) **The Languages of the Soviet Union**. Cambridge, Cambridge University Press.

Dabir-Moghaddam, M. (2006) “**Internal and External Forces in Typology: Evidence from Iranian Languages**”, *Journal of Universal Language*, no. 7, PP.29-47.

Farrell, Tim (1989) **A study of Ergativity in Balochi**, M. A. Dissertation, University of London (SOAS).

Haig, Geoffrey (1998) “**On the interaction of morphological and syntactic ergativity: Lessons from Kurdish**”. *Lingua* 105: 149-173.

- Huddleston, R. and G.K. Pullum (2002) **The Cambridge Grammar of the English Language**, Cambridge, Cambridge University Press.
- Isayev, M.I. (1977) **National Languages in the USSR: Problems and Solutions**, Progress Publishers, Moscow.
- Korn, Agnes (2003) “**Balochi and the Concept of North-Western Iranian**”, In Carina Jahani and Agnes Korn (eds.) *The Baloch and Their Neighbours: Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*, Reichert Verlag Wiesbaden.
- Lambton. Ann (1938) **Three Persian Dialects**, The Royal Asiatic Society, London.
- Quirk, R., S. Greenbaum, G. Leech, and J. Svartvik (1985) **A Comprehensive Grammar of the English Language**, London, Longman.
- Shuy, Roger (1967) **Discovering American Dialects**, National Council of Teachers of English, Urbana, Illinois.
- Trudgill, Peter (1994) **Dialects**, Routledge, London and New York.
- Trudgill, Peter and J.K. Chambers (eds.) (1991) **Dialects of English: Studies in Grammatical Variation**, Longman, London and New York.
- Trudgill, Peter and Jean Hannah (2002) **International English: A guide to the varieties of Standard English**, 4th edition, Arnold, London.